

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه مکارم (جله نم)

نقم مفهومی استادانوت ۹۵/۱۱/۹

جلسه گذشته بحث ما پیرامون موضوع علم بود و از کتاب علم صحبت کردیم. امروز بحث علم را به اتمام می‌رسانیم و موضوع یقین را مطرح خواهیم کرد. اصل این بحث، دینی بودن ماهیت علم است. حالا باید ثابت کنیم که علوم مختلف به دین ارتباط دارند یا خیر. در صورتی که اگر علم، علم باشد نمی‌تواند دینی نباشد.

بعد از آن رسیدیم به بحث رابطه دین و علم. رابطه بین دین و فطرت سرمنشأ همه اتفاقات زندگی انسان شد. شکل اولیه فطرت، علم است. جنس فطرت، علم است. دین، ساختار و نظام جهت‌دهی به این وضعیت است. یکی از معنای دین، جزا و پاداش است، یعنی منتهی‌الیه این ساختار است. فطرت علمی درونی و غیرقابل تبدیل در ذات هر موجودی است. علمی که در فطرت شکل می‌گیرد بر پایه بدیهیات است. بدیهیات یعنی موضوعاتی که نوع انسان به آن آگاهی دارد.

در مبحث یقین با این مطالب خیلی کار داریم، به این دلیل که جنس یقین برمی‌گردد به علم‌هایی که انتظار می‌رود بدیهی باشند. از احکامشان، این انتظار می‌رود که بدیهی باشند. علمی که از ناحیه فطرت بروز می‌یابد در حکم دین است. رابطه علم و دین را می‌توان در رابطه فطرت و دین جستجو کرد. ماهیت علم همان دین است. زیرا غیر از التزام چیز دیگری نیست.

شریعت که باید‌ها و نبایدها را بیان می‌کند زمینه کشف هست و نیست و باید و نباید را برای انسان فراهم می‌کند و انسان را به دین فطری‌اش سوق می‌دهد. شرایع احیاء‌کننده علم دینی و دین فطری هستند. شریعت می‌آید تا هیچ علمی جدای از دین معنا پیدا نکند و هیچ دینی جز دین فطری جاری نباشد.

پس سه کلمه فطرت، دین و شریعت به اتصال به خدا اشاره دارد. هر سه در یک وجه مشترک هستند به نام علم. اتصال‌دهندگی دین در سرشتی است که در نهاد همه هستی و زندگی انسان وجود دارد و بواسطه آن سرشت ساختار و چارچوب هدایت شکل گرفته و موجود را به سمت رب العالمین سیر می‌دهد. وجه اتصال‌دهندگی فطرت در سرشت هماهنگ موجودات به ویژه انسان با فاطر خودش است.

دین، فطرت و شریعت انسان و جامعه را به خداوند متصل می‌کنند که البته هر کدام از وجهی این کار را می‌کنند. شریعت احکام قابل انتقال دارد و برنامه‌ریزی جزئی می‌کند. دین انسان را با همه هستی هماهنگ می‌کند. نظام یکپارچه بین انسان و هستی ایجاد می‌کند. (هل جزاء الاحسان الا الاحسان) در ساختار دین تعریف می‌شود. اگر کسی خوبی کند، عالم به او خوبی می‌کند. اگر کسی خیرخواه باشد، هستی خیرخواه اوست. شریعت احکام را بیان می‌کند. دین قواعد را بیان می‌کند اما شریعت تفصیل دارد.

فطرت یعنی انسان می‌تواند خدایی فکر کند و از الهام بهره ببرد. جنس آن به گونه‌ای می‌شود که مثل خدا عمل می‌کند و رحمه للعالمین می‌شود. صفات خدا را جلوه می‌دهد. فطرت جهتی است که انسان با فاطر ارتباط برقرار می‌کند.

توآب خدایی است که اجازه داده است انسان با او همسو بشود. توبه یعنی هم‌راستایی با فاطر به نحوی که فطرت از آن نور و ضیاء تولید می‌کند و صفات خدا را نشان می‌دهد.

هر چه از فطرت به دین و شریعت برویم، تفصیل بیشتر می‌شود. هر چه از شریعت به دین و فطرت برویم، احکام بیشتر می‌شود اما جنس هر سه آن‌ها علم است.

اتصال هر موجودی با فاطرش با ثناگویی است، حمدگویی است. نماز در دین عبادت‌گری هر مخلوقی است.

برخی روایات علم را فقط علم دینی تعریف کرده‌اند. ما سه دسته روایت داشتیم.

- یک دسته فضیلت علم را از منظر حیات بخشی مطرح کرده است.
- یک دسته علم را به قدرت ربط داده است.
- یک دسته هم به علم ربط داده است.

وقتی امام(علیه السلام) ۴ دسته بندی ارائه می کنند ما باید ببینیم علم ما در کدام دسته قرار می گیرد. اگر عمل ما در هیچ دسته ای نباشد، یعنی ما بهره ای از علم نداریم.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ أَوْلَاهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَالثَّلَاثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ.<sup>۱</sup>

بشناسی پروردگارت را و بدانی با تو چه کرده است و ساختار وجودی ات چیست. یا بدانی خدا از تو چه می خواهد. یا بدانی چه چیزی تو را از دین خارج می کند.

شناخت دین و این که چه چیزی تو را از دین خارج می کند، مهم است. از روایات علم یکی را هم که یاد بگیریم، کافی است.

راوی می گوید امام(علیه السلام) روی منبر این خطبه را فرمودند.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي كَلَامٍ لَهُ خَطَبَ بِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بغيرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنْ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةَ أَدْوَمُ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلَى هَذَا الْجَاهِلِ الْمُتَحَيِّرِ فِي جَهْلِهِ وَكِلَاهُمَا حَائِرٌ بَائِرٌ (بی محصول) لَا تَرْتَابُوا فَتَشْكُوا وَ لَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا وَ لَا تُرْخِصُوا لِنَفْسِكُمْ فَتُدْهِنُوا وَ لَا تُدْهِنُوا فِي الْحَقِّ فَتَخْسَرُوا وَ إِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفْقَهُوا وَ مِنَ الْفِقْهِ أَنْ لَا تَعْتَرُوا وَ إِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُكُمْ لِرَبِّهِ وَ أَغْشَكُمْ لِنَفْسِهِ أَغْصَاكُمْ لِرَبِّهِ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ يَأْمَنُ وَ يَسْتَبْشِرُ وَ مَنْ يَعُصِ اللَّهَ يَخْبُ وَ يَنْدَمُ.<sup>۲</sup>

وقتی علم پیدا کردیم خلاف علم عمل نکنیم که در این صورت مثل جاهلی که به هوش نمی آید خواهیم شد. انسان چه جاهل باشد و چه عالم بی عمل، هر دو «حائر بائر» هستند. یعنی بی محصول و بی خاصیت اند. تفاوتشان این است که آن کسی که علم دارد، حجت بر او تمام است و حسرتش بیشتر است. این روایت را برای بحث یقین باید استفاده کنیم.

<sup>۱</sup> الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۵۰

<sup>۲</sup> الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۴۵

- ✓ «ترتابوا» یعنی بددل نشدن. اگر انسان بددل شود، یقین از او سلب می‌شود.
- ✓ یقین مقابل شک است. شک هم موجب کفر می‌شود.
- ✓ نفس‌هایتان را رها نکنید که خسران زده می‌شوید.
- ✓ فقه یعنی علمی که باعث بشود انسان فریب نخورد.
- ✓ کسی که خودش را بیشتر دوست دارد، اطاعتش از خدا بیشتر می‌شود.
- ✓ کسی که با خودش غل و غش دارد، عصیان می‌کند.
- ✓ ماهیت تفکر قدرتی است که انسان را به علم دینی و فطرت الهی ارتباط می‌دهد.

تفکر را با علم و دین مرتبط کردیم. دلایلش هم بیان شده است. هر کس تفکر کند به حیات می‌رسد. هر کس تفکر کند به قدرت می‌رسد. هر کس که تفکر کند، مسائل و مسیر برایش باز می‌شود. نسبت عبد و فکر با علمی که مرتبط به دین است، متصل می‌شود.

آخرین مبحث بحث علم و نور است. علم و نور جمع‌بندی مطالب مباحث قبل است. نور در قرآن کلمه عجیبی است. به عنوان مقصد غایی انسان معرفی شده است. نور دارای مراتب نیست. بلکه ظلمت دارای مراتب است. اگر انسان یکی از این مطالب را بفهمد برایش کفایت می‌کند. علم اگر نور شد، پس مراتب نخواهد داشت. انسان است که مراتب دارد. بهره انسان از نور و علم مراتب دارد.

حدوداً ۵۰ گزاره درباره نور است. اگر کسی بخواهد راجع به توحید کار کند، نزدیکترین کلمه به این موضوع نور است. (الله نور السماوات و الارض)

اولین چیزی که بصورت ایجابی به خدا نزدیک است، نور است. مفهوم نور با آنچه از تعریف علم بدست آمد، منطبق است. ویژگی‌های نور در قرآن با علم انطباق دارد. این همان روایت (العلم نور یغضفه الله فی قلب من یشاء) است.

مفهوم نور برای انسان از مفهوم علم قابل فهم‌تر است. در منطقه ثبوت علم است. در منطقه ابراز و وجود نور است. از ثبوت تا ابراز یک مفهوم است که واژه‌های مختلف دارد. در قیامت مراتب رویت انسان وجود دارد و از بین نرفته است.

«الله نور السماوات و الارض»: اگر آسمانی وجود دارد، خالقش خداست.

نور مثل علم است. در مفهوم هر دو شبیه هستند. در بروز، نور قابل فهم تر است. (المعرفه نور القلب). ما از ابتدا می‌توانستیم از روایت این را بفهمیم. ولی چنین کاری نکردیم. اول به خاطر این که سند روایت را نمی‌توانیم بررسی کنیم. یعنی علمش را نداریم. دوم بخاطر این که اگر بخواهیم با سند از روایات استفاده کنیم باید اکثر روایات را آرشیو کنیم. چون اکثر روایات سندشان ضعیف است. پس ما از متن قرآن مطالب را استخراج می‌کنیم و بعد روایت را هم در کنارش می‌آوریم.

اخیرا بحثی به نام «خانواده روایت» مطرح شده است. به این معنا که روایاتی که محتوایی شبیه هم دارند را در یک خانواده قرار می‌دهند. ممکن از از یک خانواده روایت، ۲ روایت سند درست داشته باشند. همین کافی است تا همه روایات این خانواده قابل قبول شوند.

اگر انسان با علمش در زندگی نور بدست آورد که علم بوده است اما اگر با علم برای او نورانیتی حاصل نشد، علم نبوده است.

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.<sup>۳</sup>

عالم ربانی یعنی کسی که به روح القدس وصل است، به الهام الهی وصل است. مربوط به معصومین (علیهم السلام) و شبه معصومین است. کار ربوبیتی می‌کند. اعضاء و جوارحش همان اعضاء خداست. «همج رعاغ» یعنی استوار نیستند و جو زده هستند. نور علم ندارند و نمی‌توانند تکیه‌گاه محکم داشته باشند. عالم ربانی لازم نیست روایت بخواند، به روایت عمل می‌کند. ماهیت نور را دانشمندان فیزیک هنوز کشف نکرده‌اند. نور جزء رموزات هستی است و خیلی شبیه آب است.

«الحلم نور جوهره العقل».<sup>۴</sup>

علم حقیقت نور و نور نمود بیرونی یا کارکرد حقیقی علم است. نور همان علم است به اعتبار هدایت بخشی‌اش و علم همان نور است به اعتبار روشنگری‌اش. نور بیان عظمت و عزتی است که در علم وجود دارد. علم بیان جوهره و حقیقت نور است.

<sup>۳</sup> نهج البلاغه (للصباحی صالح)؛ ص ۴۹۶

<sup>۴</sup> غرر الحکم و درر الکلم ص: ۶۳

هر جایی که در قرآن هدایت آمده، همان علم است. ضلالت یعنی فقدان علم. (اهدنا الصراط المستقیم) یعنی هدایت و نوری که مرا به مقصد برساند. (لاریب فیه هدی للمتقین) نور در کسی که تقوا دارد، قرار می‌گیرد.

روایات برای بنده خیلی جالب و عجیب است. وقتی روایات را شبکه‌ای می‌خوانی می‌بینی که ائمه (علیهم السلام) همه چیز را به هم ربط داده‌اند. جنس هدایت علم است.

فَازَ مَنْ اسْتَصْبَحَ بِنُورِ الْهُدَىٰ وَ خَالَفَ دَوَاعِيَ الْهَوَىٰ وَ جَعَلَ [جمل] الْإِيْمَانَ عُدَّةً مَعَادِهِ وَ التَّقْوَىٰ ذُخْرَهُ وَ زَادَهُ.<sup>۵</sup>

هر کس طلب راه راست کند از کسی که منحرف است گمراه می‌شود.

مَنْ عَدَلَ عَنْ وَاضِحِ الْمَسَالِكِ سَلَكَ سَبِيلَ الْمَهَالِكِ.<sup>۶</sup>

مَنْ زَلَّ عَنْ مَحَجَّةِ الطَّرِيقِ وَقَعَ فِي حَيْرَةِ الْمَضِيقِ.<sup>۷</sup>

لَنْ يَضِلَّ الْمَرْءُ حَتَّىٰ يَغْلِبَ شَكُّهُ يَقِينَهُ.<sup>۸</sup>

اهل بیت (علیهم السلام) قائل به مدلی از تفکر برای انسان اند که او را تا مرز عصمت حفظ می‌کند. نبودن یقین فرد را به ضلالت می‌کشد و بودنش نیز عصمت می‌آورد.

در کتاب نظام‌سازی خیر نزدیک به ۴۰ تبیین وجود دارد.

بیان، همان چیزی است که انسان گره‌ها را باز می‌کند و تمایز ایجاد می‌کند. وقتی بیانی در فرد، به اندازه‌ای واضح شود که اتمام حجت کند، بینه می‌شود. علم و ذکر در این‌جا همراستایی پیدا کرده است. البته در این موضوع اختلاف است.

---

<sup>۵</sup> تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۹۴

<sup>۶</sup> تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۹۵

<sup>۷</sup> تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص : ۹۵

<sup>۸</sup> تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص : ۹۵

## ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر بخواهیم بحث را جمع‌بندی کنیم، این گونه است که علم باید بتواند تبدیل به ذکر شود. از هر مسیری که اخذ می‌شود، از هر مسیری که دریافت می‌شود و هر مقداری که دریافت می‌شود باید به ذکر تبدیل شود. این یعنی چه؟

یعنی انسان را به خدا نزدیک‌تر کند. یعنی انسان نسبت به خداوند احساس قرب کند. روایاتی از این دست آمده است. همه آن‌هایی که برای علم گفته می‌شود برای ذکر هم می‌آید. علم باید به هوشیاری ما نسبت به توانمندی‌ها و آسیب‌هایمان کمک کند. علم شرح صدر می‌آورد. شرح صدر دهد یعنی پذیرش بیشتری برای دیگران داشته باشد. نباید خلقش تنگ شود بلکه باید واسع الحال باشد. مجلسی مجلس علم است که شرح صدر برای ما ایجاد کند.

«الذکر یشرح الصدور»<sup>۹</sup> بایستی علم شرح صدر بیاورد و انسان را نسبت به توانمندی‌هایش آگاه کند.

یک مرتبه علم داریم که علم قرآن است که خودش ذکر است.

هوشیاری یک مفهوم وسیع‌تری از بصیرت دارد. بصیرت یعنی مشاهده درست یک حقیقت. ولی هوشیاری یعنی فرد به غیب و الهامات الهی متصل است. دیده‌اید می‌گویند این بچه بسیار هوشیار است، انعکاس و فعالیتش زیاد است. کسی که غفلت دارد در بسیاری از مواقف از خیر بی‌خبر می‌ماند. هوشیاری امری بسیار خوب در انسان است که او را نسبت به خدا هوشیار و نسبت به غیر خدا ناهوشیار می‌کند. مثلاً وقتی می‌گویند به تو تهمت زدند، می‌گویند: تهمت زدن یعنی چه؟! و نسبت به آبرو ریختن گیج است اما نسبت به خدا هوشیار است..

هر چقدر هوشیاری انسان نسبت به روابطش با مردم بیشتر شود، غافل‌تر می‌شود. برایش مهم است که چه کسی برایش چه گفته است. وقتی مدحش را می‌کنند شاد می‌شود، از مدح و تشویق خوشش می‌آید. نزد مردم حضور دارد اما نزد خدا حاضر نیست. نزد خدا حاضر بودن یعنی هر جایی که هست، خدا هست. می‌گوید که مردم غیبت را

<sup>۹</sup> غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۸

کرده‌اند یعنی چه؟! مثلاً به من فلان نسبت را داده‌اند.. باشد.. اما من که این‌گونه نیستم! یعنی هر مقدار که نسبت به خدا هوشیار است، نسبت به مردم ناهوشیار است.

کافی است که فقیری وارد مسجد شود، انعکاس دارد و انگشترش را به او می‌دهد. بلافاصله به او الهام شده است. فردی سریع الانعکاس است.

ذکر و هوشیاری عطیه الهی است که انسان‌ها را متمایز می‌کند. اگر ذکر نباشد غفلت می‌آید و این طرف می‌شود حساس، زودرنج، افسرده. سریع غم‌برک می‌زند. ثبات حال ندارد. فقدان ذکر، مصیبت بالایی است و اگر علم را در مسیر ذکر به دست نیاوریم به غفلت تبدیل می‌شود. به جای اینکه گیجی‌اش را برای خدا ببرد، برای مردم می‌برد. برای مردم عجیب است که او چقدر گیج است اما در واقع نزد خدا هوشیار است.

علم با صراط مستقیم، خشیت و قرائت ارتباط دارد. صراط مستقیم در قرآن نوعاً با نور و واژه‌های نورانی بالاخص با هدایت آمده است. یعنی یک جهتی که انسان قوام پیدا می‌کند و راهی است که روشن است و به خصوص با شرح صدر آمده است.

### جمع بندی:

ظهور رحیمیت یعنی خروج از ظلمات به نور.

علم نوری، علمی است که انسان را هدایت می‌کند. او را در صراط مستقیم قرار می‌دهد. به او خشیت می‌دهد که ویژگی‌هایش را در ادامه بیان می‌کنیم.

حرف این است که اگر کسی می‌خواهد بفهمد:

۱) علم به دست آورده؟

۲) نافع بوده؟

۳) منجر به هدایتش می‌شود؟

علم اگر به درد نخورده است، یعنی علم نوری نبوده است.



۱) علم نوری دائم با هدایت قرین است و به خدا نزدیک می‌شود، نشانه نزدیکی به خدا جانشینی در صفات خداست یعنی مثلا انسان بخشنده‌تر، مهربان‌تر، رزاق‌تر می‌شود. انسان خشن‌تر می‌شود. (اشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمه) مجاهدتر و انقلابی‌تر، فعال‌تر (فعال لما یرید)، با اراده‌تر می‌شود. ذاکرتر، هوشیارتر و شهیدتر است.

۲) همراه با ذکر و یاد خداست و هر لحظه مشغول علم است، گویی در حال و هوای خدا در حال تنفس است. حواسش پرت نمی‌شود.

۳) هر قدر فرد عالم‌تر می‌شود، اخلاق فردی و اجتماعی اش ارتقا می‌یابد، خوش اخلاق‌تر می‌شود. این علومی که ما داریم و ما را اخلاقی‌تر نمی‌کند، مهندس و دکتری‌ای که اخلاقی‌تر نمی‌شود، پس چه به دست آورده می‌شود؟ ما که قرآن می‌خوانیم و خوش اخلاق‌تر نمی‌شویم پس چه می‌کنیم؟ خدا کند ما درست شویم، ذکر نور است، پس نمی‌شود که ذکر زیاد شود و نور کم شود! کسی که ذکرش بیشتر شود، نور روابطش بیشتر می‌شود، (اشدّا علی الکفار رحماء بینهم) می‌شود.

اساسا علمی که به هدایت منجر نشود، اسم آن علم نیست.

گاهی این سوال برایم مطرح بوده است؛ فکر کن که الان تو را در قبر گذاشته‌اند و می‌خواهند ملائکه پرسند که چه خواندی و چه نخواندی و ما حالا قبل از حسابرسی مان می‌خواهیم حساب رسی کنیم. این‌ها را نوشتیم. حداقل خودم حساب و کتاب کردم که این‌ها که کسب کرده‌ایم علم است یا نه؟

۴) با افزایش علم نوری، فرد وسعت صدر می‌یابد، یعنی آیا بقیه را می‌توانید تحمل کنید؟ یک ترم، یک سال، ۴ سال کلاس شما چه تاثیری روی شما گذاشت؟ اگر واسع‌الحال نشده‌ای، باید کاری کرد.

۵) علم نوری با حس و صورت ظاهری به دست نمی‌آید، به همین دلیل زایل‌شدنی نیست و به سختی از بین نمی‌رود. از جنس اینکه من این نکته را در فلان کتاب خواندم نیست. در قلب جای می‌گیرد. در خواب هم می‌توانم به سوال جواب دهم. گوشش به جای دیگری است. با اینکه کتاب می‌خواند اما صوتش از ملائکه است. در دلش ثبت می‌شود.

۶) فرد را به الهام متصل می‌کند و به میزان اتصال به وحی، فرد قدرت ابداع پیدا می‌کند. اگر کسی در علمی قدرت ابداع نداشت یعنی علمش نوری نیست. یعنی مثلا بتواند علمش را این طرف و آن طرف کند. مثلا یک

نفر می آید مشاوره، سوالش در هیچ کتابی نیست، ولی با این طرف و آن طرف کردن می تواند به جواب سوال برسد.

نام مطلق آن چه که شما یاد می گیرید را علم نمی گذاریم، اگر با این برچسب ها همراه باشد نامش علم است و گرنه علم نیست و برای این ها تدریج قائل هستیم مثلا من قبلا یک ابداع به ذهن من می رسید و الان ۳ تا. یعنی خودم را با خودم مقایسه می کنم. من که «عالم ربّانی» نیستم یا «متعلم علی سیل نجاح»، نمی گویم که دانشگاه نروید، نمی گوید از همان اول ابداع داشته باشید، بلکه بروید و در مسیر ابداع باشید.

**سوال:** اگر این ابعاد را با رشد و سن رشد پیش ببریم بهتر نیست؟ خیر از نظر بنده خوب نیست. بگذارید افراد همینطور بالا بروند. خداوند تواب رحیم است و نواقص گذشته را جبران می کند. اینکه کسی در حال پیشرفت است، به یک مرتبه به یک (لیله القدر خیر من الف شهر) می رسد و این در ارزیابی های شما نمی ماند. علم خاصیت ترمیمی عجیبی دارد. هیچ چیزی در این عالم بهتر از علم نیست.

علم نور است و همه چیز را درست می کند. اما کافی است که آن

۷) تقوا و خشیت با عمل نوری افزایش می یابد.

۸) انسان را برای دست یافتن به استعدادهای خاص اش آماده می کند. کسی خودش را با دیگری مقایسه نمی کند. استعداد خاص همان معنای فضل است. البته برخی همه استعدادهای خاص را دارند که این خودش یعنی استعداد خاص (آنکه خوبان همه دارند تو یک جا داری)

۹) علم نوری انسان را برای اخذ مسئولیت های اجتماعی و فضل رسانی در جامعه آماده تر می کند. بی تفاوتی نسبت به دیگران در شأن علم نوری نیست، حضرت امیر(علیه السلام) در ذیل «رجال لا تلهیمم تجارت و لا بیع عن ذکر الله» روایتی آورده اند که آن را بخوانید. ما الان فقط همین قسمت آخرش را می خوانیم.

« مِنْ كَلَامِ لَهُ عِندَ تِلَاوَتِهِ رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ..... فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْهُ يَفْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَيَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْتِمُرُونَ بِهِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ فَكَأَنَّمَا فَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا أَطْلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبُرُخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَحَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَيَسْمَعُونَ

مَا لَا يَسْمَعُونَ فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمُحْمُودَةَ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةَ وَقَدْ نَشَرُوا دَوَابِينَ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَعُوا لِمُحَاسَبَةِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أُمِرُوا بِهَا فَفَقَصَرُوا عَنْهَا وَ نُهِوا عَنْهَا فَفَرَطُوا فِيهَا وَ حَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ طُهورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا فَنَشَجُوا نَشِيجاً وَ تَجَاوَبُوا نَحِيباً يَعِجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرَافٍ لِرَأَيْتِ أَعْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجَى قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكِرَامَاتِ فِي مَقَامِ اطَّلَعِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعِيهِمْ وَ حَمِيدَ مَقَامِهِمْ يَنْسَمُونَ بِدَعَائِهِ رُوحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقَهُ إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسَارَى ذَلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ لِكُلِّ بَابٍ رَغْبَةٌ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدُ قَارِعَةٍ بِهَا يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَ لَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاعِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ»<sup>١١</sup>

ذکر خدا اهلی دارد که همانا ذکر خدا را به جای دنیا پذیرفته‌اند. هیچ تجارت و خرید و فروشی برای آن‌ها جای ذکر را نمی‌گیرد.

این‌ها وقتی ذکر را دارند، بیع و تجارت آن‌ها را از ذکر خارج نمی‌کند. می‌گویند که این آدم همیشه دو کار می‌تواند بکند؛ یک کار ثابت ذکر است که انجام می‌دهد و یک کار ارتباط با دیگران است که این هم‌زمان است.

**عظمت این آیه را زمانی می‌فهمیم** که وقتی ما مطالعه می‌کنیم از خدا غافل می‌شویم، چه برسد به آن زمان که بیع و تجارتی بکنیم! در بیع و تجارت، مردم می‌گویند که این چند است، آن چطور است.. هر کسی مراقب است کلاه به سرش نرود! بعد ما می‌بینیم که وقتی نماز را هم می‌خوانیم از یاد خدا غافل هستیم! چقدر گرفتار هستیم..

«يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ»

«يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْتِمِرُونَ بِهِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ»

اجتماعی شدن مهم است.

«فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ»

<sup>١١</sup>. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٦، ص: ٣٢٦

این‌ها با سوره مبارکه تکوین ارتباط دارد (کلاسوف تعلمون...) تا اینکه برسد به (لترون الجحیم).

«ذَلِكَ فَكَانَمَا أَطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبُرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَيَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةَ وَمَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةَ»

این انسان اتصالی دارد که هیچ ارتباطی او را غافل نمی‌کند. یعنی مملو از عشق و محبتی است که هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شود. البته خودمان این‌گونه نبودیم اما در دیگران این را دیده‌ایم. روابط جمعی سیستم این‌ها را به هم نمی‌زند. خودشان هم آن‌قدر مراقبت دارند که نمی‌گذارند درونشان به هم بریزند. در یک جمع حتی زمانی که بقیه او را می‌بینند، می‌فهمند که او جای دیگری است. وجودشان امنیت و سلام است. اما اگر کسی بخواهد گناه کند به شدت به هم می‌ریزند. کان خدا هستند! چون این ذکر است که خدا را به زمین آورده است..

حضرت (علیه السلام) می‌گویند: بیا این‌ها را پیش خودت با عقلت تمثیل کن (هر چند ندیده باشی). وقتی این‌ها را تمثیل می‌کنی..؟

«وَقَدْ نَشَرُوا دَوَابَّ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَعُوا لِمُحَاسَبَةِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أَمْرُوا بِهَا فَفَقَصَرُوا عَنْهَا وَ نُهُوا عَنْهَا فَفَرَطُوا فِيهَا وَ حَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا فَنَشَجُوا نَشِيجاً وَ تَجَاوَبُوا نَحِيباً يَعِجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامٍ نَدِمَ وَ اعْتَرَفَ»

نگاهشان کن، خودش را برای محاسبه صغیر و کبیر آماده می‌کند. آماده جبران همه نواقص خود است، با این حال همه در حال غبطه خوردن به اویند. ماهیت اتصالشان عجب نیست، این فکر نیست که قرب او بیشتر شده است بلکه قرب او خشیت او را بیشتر کرده است. اگر کسی ادعای ذکر کرد اما در خودش محاسبه و ضجّه نداشت، ذکر نداشته است. این انسان وقتی خدا و عظمت او را می‌بیند، همیشه در این فکر است که چگونه می‌شود قدر نعمت‌های خدا را دانست. مثل دعای عرفه حضرت اباعبدالله (علیه السلام).

«لَرَأَيْتَ أَغْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجَى قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكِرَامَاتِ فِي مَقَامِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعِيَهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ يَنْتَسِمُونَ بِدُعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ»

آنان نشانه‌های هدایت‌اند. چراغ‌های روشن تاریکی‌اند. خودشان علم شده‌اند(الله نور السماوات والارض). این‌ها «مشکات» شده‌اند. درهای آسمان به رویشان گشوده شده است.. از تلاششان خشنود.. دست به دعا برداشته.. و غیره. حضرت(علیه‌السلام) یک جنبه از خدا و یک جنبه از آن‌ها را بیان می‌کند. دست آن‌ها به طرف تمام درهای امیدواری خدا دراز است.

«قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»

به خاطر این حالت شکستی که در برابر خدا دارند، برای هر بابی که فکر می‌کنند خدا در آن است. دست دق‌الباب دارند، در می‌زنند که آیا خدا در این کار نیست؟.. در این کار چطور؟...؟

«وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكِرَامَاتِ فِي مَقَامِ اطَّلَعِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعِيهِمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ يَتَسَمُونَ بِدُعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقَهُ إِلَى فَضْلِهِ وَ أُسَارَى ذَلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكَاءِ عْيُونَهُمْ لِكُلِّ بَابٍ رَغْبَةٍ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدٌ قَارِعَةٌ بِهَا يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَ لَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاعِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنْ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ».

و اما مورد آخر:

۱۰) علم نوری باید بلافاصله منجر به عمل شود.

علم چسبیده به عمل است. هر کسی که بداند، عمل می‌کند. پاداش عمل هم علم است (دو روی یک سکه‌اند) و این خیلی عجیب است.

«مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ».<sup>۱۲</sup>

هاتف به بلندی صدا می‌زند و ندا می‌دهد. شب امتحانی بودن یعنی علم به عمل نرسیده است.

<sup>۱۲</sup>. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۴

«هل جزاء الاحسان الا الاحسان»: یعنی اینکه احسان، «اجر غیر ممنون» است و این دوباره احسان است. زنجیره علم و عمل هم، چنین است. مثل ژنراتور است که برق تولید می کند. علم و عمل همراه با هم است که نور تولید می کند.

**ما ضعف عمل داریم** بیشترین چیزی که داریم ضعف علم است. در کتاب حُسن گزینی که در حال نوشتن بودیم در قسم اول آن به ذهنمان رسید که راجع به علم و عمل بنویسیم / (کتاب خیلی خوبی است انصافا و خدا نویسنده اش را پیامرزد)، (ان شاء الله ^\_^) یک تمرینی دارد که خیلی تکان دهنده است، آنقدر که هر وقت خودم گذرم به آن می-افتد، می خوانم و زود از آن می گذرم!

این تمرین برای فاصله یابی علم و عمل است. ما این را در جایی اجرایی کردیم؛ ۵ تا سوال دادیم و گفتیم «اغلب» را ۱۰ بدهید، «گاهی» را ۵ بدهید و «اصلا» را صفر.

مثلا:

- ۱) بین علم و عمل من فاصله نیست.
- ۲) مطالعه کردن، کلاس و کارهای مفید را به بعد موکول می کنم.
- ۳) ...

اگر کسی ۵۰ شود یعنی بین علم و عملش هیچ فاصله ای نیست. این در افراد مختلف، متفاوت هم نیست.

**نکته:** همراهی علم و عمل شعار نیست. آدم را در پل صراط متوقف می کنند (ان ربك لبالمرصاد). ذیل سوره فجر است که ۳ پل است و یک پل از رب العالمین است. همه ماجرای قیامت (جهنم و بهشت و غیره) ماجرای علم و عمل است. همه طبق همین سیستم سوال می شوند. کافر و مسلمان ندارد. تمامی این ها را از روایات استخراج کردیم، این سخنان از زبان انسان نمی تواند باشد.

هر کار و هر عملی درونش معنایی دارد. من هر کاری که می کنم و هر عملی که انجام می دهم به دنبال علمش می روم، مثلا من اگر به فرزندم غضب کردم دو حالت دارد، یا از هوای نفس است یا به خاطر خداست. هر کاری که آدم انجام می دهد، بازتاب یک علم است. مثلا فرد می آید و در یک بازه زمانی عمل هایش را مشخص می کند، مثلا ۵ تا عمل. (این به درد آنهایی که ۱۱ رکعت نماز شبشان را خوانده اند و نمی دانند چه کار کنند، می خورد! این

مربوط به آن موقع است که هم تمرکز باشد و هم با فرد با خودش روراست باشد) در تاریکی قرار بگیرد، در یک قبر بدون فشار وقتی همه جا تاریک است و نور نیست، سمع قوی می‌شود. اگر شب نداشتیم سمع ما، کر می‌شد. زن هم معادل شب است. اگر کسی با زنش خوب باشد معادل شب زنده‌داری است. گوش دارد می‌شنود، ۴ کارش را که در روز انجام داده انتخاب کند، علمش چه بوده است؟ مثلاً بگویند که من با دوستم مباحثه کردم و جدال کردم، جدال یعنی من بیشتر از دوستم می‌فهمم، آیا تو حس می‌کنی بیشتر از دوستت می‌فهمی؟ (حاشا که چنین باشد) پس من فردا دیگر جدل نمی‌کنم که معلوم نشود که من می‌خواهم خودم را برتر بدانم. در کلاس یک سوالی انجام شد و من جواب دادم، می‌خواستم بگویم که من خیلی می‌دانم؟ اگر بله، این وضع بدی است.

برای بررسی توافق علم و عمل همان بررسی «یعنی‌ها» اهمیت دارد. خدا رحمت کند به کسی که فقط خودش را تحلیل کند و عمل دیگران را ارزیابی نکند. «نیت» کارها و «یعنی» کارهاست که خیلی مهم می‌شود. مثلاً من به ظاهر با بچه جدل کرده‌ام، ولی در واقع در حال فعال کردن تفکر آن‌ها هستم.

معلوم است که کسی می‌خواهد خودش را مطرح کند یا جلسه مصاحبه داشته باشد. این مهم است که هیچ چیز از خدای لبالمرصاد پنهان نمی‌ماند.

ظاهرها خیلی شبیه هم است، اما خود افراد می‌فهمند که مثلاً نمازشان با سهو است و «یمنعون الماعون» دارند. (بل انسان علی نفسه بصیره) نفس لوّامه بهترین نفسی است که باید پر و بال بگیرد. نفس لوّامه کارش این است که هر شب، بلکه هر ساعت، بلکه هر دقیقه و هر لحظه، انسان خودش را به نفسش عرضه می‌کند، آیا این کار را برای خدا کردی؟ بله. پس چرا قدردانی مردم برایت مهم است؟ من برای خدا این کار را کردم اما قدردانی مردم برایم مهم است! نفس لوّامه کارش این است که مردم باید قدردانی کنند..خب قبول، پس باید شما بیشتر باید تلاش کنی تا مردم بفهمند و قدردان شوند. یعنی نفس لوّامه بالاخره یک چیزی روی دست آدم می‌گذارد که آدم «آدم» شود.

توزیع بعد از محاسبه اتفاق می‌افتد. یعنی اینکه من فلان کار را خواهم کرد و فلان‌طور انجام می‌دهم.

خدا طبق آیات و روایات این گونه می‌گوید که همه انسان‌ها که روز قیامت به محشر می‌آیند، همه به خوب و بد و خیر و شرشان واقف بوده‌اند و هیچ کسی نمی‌تواند ادعا کند که محیط و پدر و مادر بر من اثر گذاشتند و من مقهور شدم: «الم نجعل له عینین؟ و لسانا و شفقتی؟ و هدیناه النجدین؟»

انصافاً اگر کسی بتواند فاصله علم و عملش را کم کند، حالا هر کسی هم که می‌خواهد باشد، او مرضی رضای خداست. هر کسی می‌خواهد باشد! هر کسی عالم باشد، حاکم باشد، مرجع تقلید باشد و یا هر کس دیگری، اگر بین علم و عملش فاصله داشته باشد، او جهنمی است. جهنم برای فاصله علم و عمل است.

أولى العلم بك ما لا يتقبل العمل إلا به.<sup>۱۳</sup>

اگر علمی به عمل کشیده نشود، وزر و وبال می‌شود. علم دارد که باید به خدا ایمان داشته باشد، اگر ایمان ندارد پس این عمل ندارد.

من دنبال چه علمی بروم تا یاد بگیرم؟ می‌گویند آن علمی را یاد بگیر که بدون آن نمی‌توان زندگی کرد، مثلاً اگر تربیت فرزند را بدانم خیلی بهتر می‌توانم با فرزندانم کار کنم، من می‌خواهم رزق طیب در بیاورم، اگر بلد باشم. اول باید محاسبه کنیم (محاسبه اول) یعنی آن علم لازم است که من زندگی کنم. ولی ما الان این کار را نمی‌کنیم. زندگی ما قرار است سعادت‌مندانانه و بدون اختلاف و شقاوت باشد، به حیات طیبه برسیم، چه لوازمی لازم دارد؟ زندگی شرافتمندانانه و بدون اختلاف عمل است، پس باید عمل منطبق با آن را پیدا کنیم.

أوجب العلم عليك ما أنت مسئول عن العمل به.

واجب‌ترین علم چیست؟ علمی که روز قیامت از ما نسبت به آن سؤال می‌کنند.

چرا شما نسبت به جامعه‌تان کاری نکردید؟ چرا راجع به بیکاری جوانان کاری نکردی؟

ألزم العلم بك ما دلک علی صلاح دینک و أبان لك عن فساد.

لزم، یعنی چسبیده‌تر. لازم ما با عربی متفاوت است. یعنی ملحق‌تر چیست؟

اگر «اوجب» را بخواهیم آن است که از آن می‌پرسند. «الزم‌تر» یعنی آن‌چه که قلب تو را به صلاح نزدیک می‌کند.

<sup>۱۳</sup>. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۲۱۵



أحمد العلم عاقبه ما زاد في عملك في العاجل و أزلفك في الآجل.

علمی که در آن به تو مدال دهند و احمد ست آن است که سرعت تو را در انجام عمل زیاد می کند. تو را چابک و سریع می کند. تفاوت آدمها در توانمندی این «زادک فی عملک عاجله» است.

وقتی می خواهند آدمها را بستایند روی عملشان در یک بازه کم ستایش اش می کنند. سرعت عمل مهم است و همه انسانها در مورد همین سرعت یا لطمه می خورند و یا پیروز می شوند. به علمی که به دردت نمی خورد، مشغول نشو و به علمی پرداز که هر چه بیشتر ندانی، نسبت به آن جاهل تری.

فاصله انداز میان علم و عمل: دغدغهها، امیال و آرزوها، خیالپردازیها، عجلهها و... که در کتاب حُسن گزینی آمده است.

خیالپردازی یعنی چه؟ شما می خواهید یک عمل انجام دهید، مثلاً نماز صبح سر وقت بخوانید، ببینید چه موانعی بوده که آن کار انجام نشده است؟ من می دانم که اگر ساعت ۱۰ شب دیرتر بخوابم دیرتر بلند نمی شوم، پس چرا نخوابیدم؟ آیا هر کسی ۱۰ شب خوابید، صبح برای نماز بیدار شد و هر کسی که ۲ شب خوابید و برای نماز بیدار نشد؟ نه. این «وابستگی به زمان» نوعی خیال است. اگر بلیط هواپیما داشتی و ۲ می خوابیدی ۳ بار تا ۵ ساعت از جایت می پریدی! پس ربطی به ساعت ندارد. باید بگویی که بقیه علتها چیست؟ یکی این است که شما برای نماز صبح چقدر ارزش قائلی؟ آیا به اندازه امتحان کنکور؟ ارزش قائم اما نه به اندازه یک کنکور چون آن یکبار در سال است! پس این موضوع برمی گردد به اینکه ما قدر نماز صبح را به اندازه یک بلیط هواپیما نمی دانیم.. اینها ایجاد تفکر است. تفکر ما را به علم می رساند.

قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ خَيْرٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرَةَ<sup>۱۴</sup> تَرَوِيهِ إِنَّ لِكُلِّ حَقِيقَةٍ حَقًّا وَ لِكُلِّ صَوَابٍ نُورًا ثُمَّ قَالَ إِنَّا وَ اللَّهُ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شَيْعَتِنَا فَحَيْهَا حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ.<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۴</sup>. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۲۱۰

یک روایت را که تدبیر آن را متوجه شوید، بهتر است از ۱۰ خبری که روایت کنید. برای هر حقیقتی یک حق به گردن شما است. یعنی اگر یک روایتی از امیرالمومنین (علیه السلام) پیدا کردید که سنگین است، حق سنگینی برگردن شماست که حفظش کنید، انتقالش دهید و به آن عمل کنید و اگر بر اساس آن حقیقت عمل کنید به شما نور می دهند. (حدیث تدریه خیر من ألف حدیث ترویه)

«و قسم به خدا ما برخی از شیعیانمان را فقیه نمی دانیم مگر آن که کسی از لحن به قصد پی می برد». این نتیجه ای از اول روایت است. اگر لحن امیرالمومنین (علیه السلام) را در «مادرت به عزایت بنشیند» با لحن و حَقّش بفهمید، دیگر نمی گوید که حضرت امیر (علیه السلام) خواسته اند تا کسی را کوچک کنند!

من اگر روزی خودم را به امام صادق (علیه السلام) عرضه کنم، چگونه مرا می بینند؟

عَنْهُ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: إِنَّ عَلِيَّ كَلِمَ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ<sup>۱۶</sup>

این روایت برعکس قبلی است. در واقع شما بایستی حق و حقیقت را از قرآن بفهمی و روایت را براساس آن شناسایی کنی اما الان بالعکس است. کتاب الله پشت روایت نیست بلکه الان روایت پشت کتاب الله است. این روایت می گوید که اگر شما نتوانستی حق را از کتاب الله متوجه شوی، در متشابهات رفتار ائمه گرفتار خواهی شد و نمی دانی باید چکار کنی.

خدا را شکر که ما به قرآن اعتقاد داریم. شما اگر استعاده را از فلق و ناس خواندی به نور می رسی، و بعد می فهمی که این روایت از امام (علیه السلام) بوده است یا نه.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات

<sup>۱۶</sup>. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۶۹